

The Role of Political Culture in the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran

Mahmoud Mossalanejad¹, Shiva Jalalpour², Fereydoun Akbarzadeh³, Bahram Yousefi⁴

¹ PhD student, Department of Political Science, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran.
mosalanejadmahmoud@gmail.com

² Assistant Professor, Department of Political Science, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran (**Corresponding author**). Shiva-jalalpour@iauahvaz.ac.ir

³ Professor, Department of Political Science, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran.
drferedounakbarzadeh2@gmail.com

⁴ Assistant Professor, Department of Political Science, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran. byousefi105@gmail.com

Abstract

The importance of studying political culture lies in its ability to show the process by which demands and desires are transformed into decisions, strategies, and policies. In this regard, the aim of the present research is to demonstrate how the political culture of Iranians, which has evolved throughout history, has prominently influenced the foreign policy of the Islamic Republic of Iran after the Islamic Revolution. The research method is descriptive-analytical, and the findings show that: the first layer of Iran's political culture, namely ancient Iranian culture, belongs to the period of Iranian civilization in pre-Islamic empires. During this era, Iran's national culture was shaped by Iran's geopolitical position as the center of civilization and a crossroads of civilizational exchange in Asia, as well as by ideological variables rooted in the divine religions of Iranians and the structure of Iranian governments. In fact, Iran's geopolitical position, along with the myths, beliefs, values, and convictions of ancient Iranian civilization—deeply influenced by Iranians' religious spirit—played a significant role in the cultural construction of Iran and produced cultural variables that still persist to some extent as stable features of Iranian culture and have a key role in shaping certain aspects of Iran's foreign policy. These cultural elements were revived during the Pahlavi era in the form of Iranian chauvinism, and the reconstruction of Iran's ancient identity became the focal point of the foreign policy of "positive nationalism" in the 1950s and 1960s, followed by "independent national policy" in the 1970s.

Keywords: Political Culture, Foreign Policy, Islamic Republic of Iran, Foreign Relations.

جایگاه فرهنگ سیاسی

در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

محمود مصلی‌نژاد^۱، شیوا جلال‌پور^۲، فریدون اکبرزاده^۳، بهرام یوسفی^۴

^۱ دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

mosalanejadmahmoud@gmail.com

^۲ استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران (نویسنده مسئول).

Shiva-jalalpour@iauhvaz.ac.ir

^۳ استاد، گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

drferedounakbarzadeh2@gmail.com

^۴ استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران. byousefi105@gmail.com

چکیده

اهمیت مطالعه فرهنگ سیاسی از آنجایی است که فرآیند تبدیل تقاضا و خواست‌ها را به تصمیمات، استراتژی‌ها و سیاست نشان می‌دهد. در این راستا، هدف پژوهش حاضر این است که نشان دهد چگونه فرهنگ سیاسی ایرانیان که در طول تاریخ شکل گرفته، پس از انقلاب اسلامی به طور بارزی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تأثیر گذاشته است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و نتایج نشان می‌دهد که: اولین لایه فرهنگ سیاسی ایران، یعنی فرهنگ ایران باستان، متعلق به دوران تمدن ایران در امپراتوری‌های ایرانی پیش از ورود اسلام به ایران است؛ در این دوره، فرهنگ ملی ایران متأثر از ژئوپلیتیک ایران به عنوان مرکز تمدن و بزرگراه ارتباط تمدنی در آسیا و همچنین، متغیرهای ایدئولوژیک در قالب ادیان الهی ایرانیان و ساختار حکومت‌های ایرانی به وجود آمده است. در واقع، موقعیت ژئوپلیتیک ایران و اسطوره‌ها، باورها، ارزش‌ها و اعتقادات تمدن ایران باستان - که متأثر از روحیه مذهبی ایرانیان است - در ساخت‌یابی فرهنگ ایران مؤثر بوده و متغیرهای فرهنگی را به وجود آورده که هنوز هم تا حدودی به‌عنوان ویژگی ثابت فرهنگی ایرانیان پابرجا باقیمانده و نقش مهمی در استمرار برخی جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ایران دارد. این عناصر فرهنگی در سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی در قالب شنوبیسیم ایرانی احیاء شده و بازسازی هویت باستانی ایران، محور سیاست خارجی «ناسیونالیسم مثبت» در دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی و سپس «سیاست مستقل ملی» در دهه ۷۰ میلادی بوده است.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ سیاسی، سیاست خارجی، جمهوری اسلامی ایران، روابط خارجی.

استاد به این مقاله: مصلی‌نژاد، محمود؛ جلال‌پور، شیوا؛ اکبرزاده، فریدون؛ یوسفی، بهرام (۱۴۰۳). جایگاه فرهنگ سیاسی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. *سیاست‌پژوهی ایرانی*، ۱۱(۲)، ص ۷-۲۶.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۰۲؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۲/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۱۱؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۴/۰۲

ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

نوع مقاله: پژوهشی

© نویسندگان



۱. مقدمه

سیاست خارجی^۱ نوعی پویا رفتار خارجی دولت‌هاست که بر اثر تعامل میان متغیرهای داخلی و بین‌المللی آنان به وجود می‌آید. بر این اساس، سیاست خارجی هر کشور متأثر از ساختارهای معنوی و مادی درونی آن و شرایط و مقتضیات نظام بین‌الملل شکل می‌گیرد. یکی از عناصر تأثیرگذار بر آن فرهنگ سیاسی^۲ است. فرهنگ سیاسی یک اصطلاح تازه است که به دنبال روشن‌تر کردن و نظام‌یافته‌تر کردن بخش زیادی از دانسته‌ها در باب مفاهیمی چون روح و خلق و خوی ملی، روان‌شناسی سیاسی ملت‌ها و ارزش‌های سیاسی ملت‌ها و ارزش‌های بنیادین مردم است (پای^۳، ۱۳۸۵، ص ۴۰). در سال‌های اخیر از میان پیش‌نیازهای مهم مؤثر بر گذار به دموکراسی، فرهنگ سیاسی به‌عنوان مؤلفه‌ای مهم برجستگی ویژه‌ای یافته است (پوتنام^۴، ۲۰۰۳، ص ۴۱۲). ایران یک جامعه در حال گذار به مدرنیته بوده و یکی از طولانی‌ترین دوره‌های گذار را بین کشورهای جهان تجربه کرده است. دوره‌ای یکصد ساله که طی آن تجدد یا مدرنیته بخش‌هایی از جامعه را تحت تأثیر قرار داده و ساختار و نظام قشربندی آن را تغییر داده، به همراه آن ارزش‌ها و هنجارها و الگوی کنش خاص خود را استقرار بخشیده است، اما در عین حال در سرتاسر این دوران ساختارها و فرهنگ سنتی علی‌رغم تهدید و تضعیف از جانب جریان مدرنیسم، به حیات خود ادامه داده، بخش‌هایی از نظام قشربندی و طبقات ماقبل مدرن را حفظ کرده و به همراه آن ارزش‌ها و فرهنگ خود را استمرار بخشیده است. برای تصمیم‌گیری سیاسی، سیاستمدار باید ارزش‌ها و محیط خود را درآمیزد، چرا که نادیده گرفتن قواعد اجتماعی، هنجارهای اجتماعی و آنچه اغلب، آداب و رسوم نامیده می‌شود، ممکن است مجازات و فشارهای اجتماعی پر قدرتی را به دنبال داشته باشد. نخبگان حاکم برای اینکه شکاف کمتری میان فرهنگ جامعه و فرهنگ مورد قبول خود به وجود آید و قدرت خویش را در میان اعضای جامعه مشروع جلوه دهند، تحولاتی را در درون خود پذیرا می‌شوند و با بهره‌برداری از باورهای فرهنگی جامعه، به تحکیم مناسبات اجتماعی و سیاسی خویش می‌پردازند (زهیری، ۱۳۷۹، ص ۱۶۱).

بدین جهت است که در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که ماهیتی انقلابی نیز دارد، اهمیت فرهنگ سیاسی مشخص می‌شود. در نهایت به دو طریق فرهنگ سیاسی (ارزش‌های محیطی^۵) بر سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد:

1. Foreign policy
2. Political culture
3. Pay
4. Putnam
5. Environmental values

۱) از طریق فرآیند تصمیم‌گیری، به طوری که تصمیم‌گیرندگان با تأثیرپذیری از محیط ارزشی و خاستگاه فرهنگی خود، به سیاست‌گذاری می‌پردازند،

۲) از طریق منش و سبک ملی در شکل‌گیری ذهنیت مردم یک کشور نسبت به نوع روابط با بیگانگان؛ مثل نگرش ایرانیان نسبت به اعراب که از نوعی احساس غرور نسبت به گذشته و نیاکان خود ناشی می‌شود (زهیری، ۱۳۷۹، ص ۱۶۳).

در این راستا، هدف پژوهش حاضر بررسی و ارزیابی نقش و تاثیر فرهنگ سیاسی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. فرهنگ سیاسی بخشی از فرهنگ عمومی جامعه است که جهت‌گیری افراد جامعه را نسبت به موضوعات سیاسی شامل می‌شود. گرچه عده‌ای از متفکران علوم اجتماعی و سیاسی معتقدند که نمی‌توان فرهنگ را به اجزای گوناگون مانند فرهنگ سیاسی و غیره تقسیم کرد، اما گروهی دیگر بر این باورند که تفکیک فرهنگ سیاسی از فرهنگ به شکل عام آن، نه فقط امری مفید است، بلکه در برخی موارد ضروری نیز خواهد بود؛ زیرا در این صورت هم می‌توان به جنبه‌های فرهنگی سیاست، مستقل از سایر وجوه سیاست پرداخت و هم ابعاد سیاسی فرهنگ را جدا از دیگر ساخت‌های آن مطالعه کرد. بدین ترتیب امکان بیشتری برای تحلیل نظام‌یافته‌تر از سیاست و فرهنگ پدید خواهد آمد. در مجموع فرهنگ سیاسی در شکل دادن به هویت، مؤثر واقع می‌شود و تأثیرگذاری عناصر به یک اندازه نیست، بعضی عناصر به مراتب نقشی قوی‌تر دارند. همچنین فرهنگ سیاسی از ملتی به ملت دیگر متفاوت و متمایز است، از این رو می‌توان گفت سه مؤلفه تاریخ، دین و موقعیت جغرافیایی مؤثرترین عناصر فرهنگ سیاسی ایران در قوام‌یافتگی هویت جامعه ایرانی بوده و این انباشتگی حاصل از آن در سیاست خارجی جمهوری اسلامی در قالب رفتار و عملکرد در تعامل با سایر کشورها به بار نشسته است.

۲. پیشینه تحقیق

اسدی افشار (۱۴۰۰)، در پژوهشی با عنوان «بررسی میزان عمل به وظایف شهروندی و رابطه آن با فرهنگ سیاسی» نشان داد که، با فراهم نمودن مؤلفه‌هایی چون مشارکت اجتماعی، مشارکت سیاسی، تأثیر و دخالت شهروندان در تصمیمات اداری و... می‌توان هرچه بیشتر نقش و حقوق شهروندی را در جامعه تحقق بخشید، که لازمه همه اینها برقراری نوعی فرهنگ سیاسی مشارکتی و دموکراتیک است.

رجعتی فاروجی (۱۴۰۰) نیز در پژوهشی با عنوان «جایگاه نهادهای مرتبط با سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» نشان داد که، عدم یکپارچگی تعدد نهادهای مرتبط با سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، منجر به پیدایش ساختاری خاص تشکیل شده از نهادهای مذهب‌گرا،

نظامی گرا، دیوانسالار و مردمسالار شده است که هر یک از آن‌ها با توجه به ماهیت اهداف خود در بخش‌های مختلف و سیاست خارجی تأثیرگذار هستند. در این میان، مقام رهبری با توجه به اختیارات خود، نقشی تعیین‌کننده در این حوزه داشته و به بیان دیگر، کشتی‌بان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود.

کرمی (۱۳۹۸)، در پژوهشی با عنوان «تغییر و تداوم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» نشان می‌دهد که، اصول و جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در بیش از چهار دهه گذشته به‌طور بنیادی در قبال نظام بین‌المللی و الگوهای همکاری و منازع با نظام سابق تغییر کرده است. مبنای این دگرگونی، تغییر حکومت ناشی از وقوع انقلاب اسلامی بود که نیروهای سیاسی و اجتماعی با گرایش و ایدئولوژی متفاوتی را بر قدرت سیاسی مستولی کرد.

دهقانی فیروزآبادی (۱۳۹۲)، در پژوهشی با عنوان «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، سعی کرده در قالب یک چارچوب نظری و مفهومی چند متغیره، تحلیل خود را از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ارائه دهد.

احمدی و نمکی (۱۳۹۱)، در پژوهشی با عنوان «سرمایه اجتماعی و گونه دموکراتیک فرهنگ سیاسی»، در راستای ارزیابی پیوند شاخص‌های سرمایه اجتماعی و مطالعات فرهنگ سیاسی، به طرح نظریات و تجربیات نو در این زمینه پرداخته است.

در خصوص عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، در رشته‌های گوناگون تحقیقات زیادی انجام گرفته است و اندیشمندان مختلف مطابق فرضیات و دستاوردهای تحقیق خود بر مولفه‌های گوناگونی تأکید کرده‌اند. اما کمتر تحقیق جامع و مانعی را می‌توان یافت که نقش فرهنگ سیاسی بر سیاست خارجی را مورد بررسی و ارزیابی قرار داده باشد. لذا، پژوهش حاضر درصدد است این خلاء پژوهشی را برطرف کند.

۳. مفاهیم

۳-۱. فرهنگ سیاسی

فرهنگ سیاسی^۱ یکی از شاخه‌های فرهنگ به معنای کلی آن است و می‌توان آن را ادامه فرهنگ عمومی جوامع دانست (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۶، ص ۷)؛ لکن این دو یکسان نیستند (چلیکوت، ۱۳۷۷، ص ۲۶۰) و می‌توان گفت بین این دو رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار می‌باشد (گل محمدی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۷). فرهنگ سیاسی قدمتی دیرینه دارد و از زمانی که علم سیاست پیدا شده؛ بحث

تأثیرات متقابل فرهنگ و سیاست نیز مطرح بوده است (سریع‌القلم، ۱۳۸۹، ص ۱۱). بنابراین، می‌توان گفت که «فرهنگ سیاسی» هم‌زاد «فرهنگ» و این دو نیز هم‌زاد زیست جمعی بشری است. لوسین پای فرهنگ سیاسی را مجموعه‌ای از نگرش‌ها، باورها، احساسات و ادراکات حاکم بر رفتار سیاسی در هر جامعه تعریف کرده است (پای، ۱۳۸۵، ص ۴۰). همچنین سیدنی وربا فرهنگ را اینگونه تعریف می‌کند: فرهنگ سیاسی منظومه‌ای از باورهای تجربی، نمادهای گویا و ارزش‌هایی تشکیل یافته است که بستر تحقق کنش سیاسی را مشخص می‌سازند (اخوان کاظمی، ۱۳۸۶، ص ۱۰). فرهنگ سیاسی، تابعی از فرهنگ عمومی و مفهومی است که سعی در ترکیب رهیافت‌های روان‌شناختی، مردم‌شناختی، جامعه‌شناختی و تاریخی برای پر کردن خلأ موجود بین سطح تحلیل خرد رفتار سیاسی فرد و سطح تحلیل کلان رفتار سیاسی مبتنی بر متغیرهای مشترک جامعه دارد (آل غفور، ۱۳۸۰، ص ۳۶). به همین دلیل مطالعه دقیق فرهنگ سیاسی، فرایند تبدیل تقاضاها و خواست‌ها را به تصمیمات، استراتژی‌ها و سیاست‌ها نشان می‌دهد (قوام، ۱۳۸۹، ص ۷۱).

۳-۲. سیاست خارجی

سیاست خارجی یعنی «مجموعه خط‌مشی‌ها، تدابیر، روش‌ها و انتخاب مواضعی است که یک دولت در برخورد با امور و مسائل خارجی در چارچوب اهداف کلی حاکم بر نظام سیاسی اعمال می‌نماید» (محمدی، ۱۳۷۷، ص ۱۸). همین‌طور به گفته اندرو هیوود، سیاست خارجی بازتاب اهمیت تدبیر ملک یا کشورداری به مانند فعالیت است که با آن حکومت‌های ملی روابط خود را با دیگر دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی مدیریت می‌کنند (هیوود، ۱۳۹۶، ص ۱۶۹). هرچند طبقه‌بندی‌های مختلفی برای تحلیل سیاست خارجی (فردی، ملی، بین‌المللی) وجود دارد؛ اما رایج‌ترین تعریف از تحلیل سیاست خارجی در دیدگاه دهقانی عبارت است از «مطالعه و واکاوی تصمیم‌ها، فرایند تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری خارجی توسط تصمیم‌گیرندگان انسانی در سطح ملی و دولتی». از این‌رو، تحلیل سیاست خارجی متضمن و مستلزم شناخت و توضیح انواع تصمیم‌ها، فرایند تصمیم‌گیری، سیاست‌گذاری خارجی، تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی و عوامل و متغیرهای تأثیرگذار بر آن‌ها است (دهقانی، ۱۳۹۵، ص ۱۹۷).

۴. چارچوب نظری

هرچند در حوزه نظریه‌پردازی در سیاست خارجی، تلاش‌های بسیاری برای منظم ساختن پدیدارهای ملی و بین‌المللی و توصیف و تبیین علت و معلول‌های احتمالی این پدیده‌ها- با توجه به مفاهیمی مانند قدرت، منافع، ساختار و کارگزار- از گذشته در قالب نظریه‌های واقع‌گرا و یا آرمان‌گرا

وجود داشته است، اما تنها پس از تحولات روش‌شناختی در روابط بین‌الملل و ظهور نظریه‌های تحلیل سیاست خارجی و تقویت نگرش‌های شناختی، هرمنوتیک و تفسیری و پس از آن ظهور نظریه‌های پست مدرن، انتقادی، سازه‌انگاری، جامعه‌شناسی تاریخی و گفتمانی، اهمیت عوامل اجتماعی و فرهنگی در تکوین سیاست خارجی مورد توجه قرار گرفته است. در واقع، مطالعه سیاست خارجی تحت تأثیر رویکرد واقع‌گرایی قرار داشته که در آن بیشتر به زوایای امنیتی، سیاسی و اقتصادی سیاست خارجی توجه کرده و به ابعاد فرهنگی و هنجاری الگوهای رفتاری بازیگران عنایتی نداشته است. در این رویکرد، دولت به مثابه یک جعبه سیاه یا توپ بیلارد، واحد بسیطی در نظر گرفته شده و فرهنگ تنها یکی از عناصر قدرت ملی و از عوامل مؤثر در سیاست‌گذاری داخلی و خارجی آن محسوب شده است. چنانچه مورگنتا در کتاب «سیاست میان ملت‌ها»، در بررسی قدرت ملی و عناصر آن با برشمردن برخی عناصر قدرت ملی مانند منش ملی، روحیه ملی، ایدئولوژی و کیفیت جامعه و حکومت و... بر تأثیر مؤلفه‌های فرهنگی بر قدرت ملی تأکید دارد. درواقع، مورگنتا از منظر انسان‌شناختی الگوی فرهنگی، به بررسی ویژگی‌های فکری و شخصیتی یک ملت می‌پردازد و آن را عامل مؤثری در قدرت ملی می‌داند (مورگنتا، ۱۳۷۹، ص ۲۲۷).

بر این اساس، در نظریه‌های فرایند تصمیم‌گیری، سیاست خارجی مقایسه‌ای و به ویژه نظریه‌های محیط روان‌شناختی سیاست خارجی، بر جایگاه عناصر غیرمادی و فرهنگی در مطالعات سیاست خارجی تأکید شده است. در دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی نیز با تأکید بر قدرت نرم و عناصر برساخته ذهنی و رواج مکاتب انتقادی، پست‌مدرن و سازه‌انگار، توجه به عناصر غیرمادی، هنجاری و ارزشی به محور کانونی مطالعات سیاست خارجی تبدیل شد. با پایان جنگ سرد نیز تغییر بنیادینی در نیروهای تعیین‌کننده سیاست جهانی به وجود آمد و این مسئله سبب افزایش سرعت جریان انقلاب فناوری ارتباطات (که پیش از آن آغاز شده بود) گردید. بنابراین، الگوهای در حال تغییر سیاست جهانی و ملی در پرتو ابعاد مختلف جهانی شدن به ویژه جهان-منطقه‌گرایی و جهانی شدن فرهنگی و گسترش سرمایه‌داری جهانی، ضرورت درک پدیده‌های فرهنگ محور را کاملاً آشکار ساخت و بر لزوم تغییر رویکردهای غربی مدرن (که بیشتر با نگرشی قوم‌مدار و بدون لحاظ شاخص‌های متفاوت فرهنگی کشورها، سعی در تبیین عام پدیده‌ها در روابط بین‌الملل داشتند)، تأکید کرد. از این‌رو، در دوران پسا جنگ سرد، حرکت به سوی الگوهای فرهنگ‌محور گسترش یافت و به جای یکسان‌انگاری و قوم‌مداری فرهنگی، تأثیر عناصر فرهنگی مناطق و کشورهای مختلف در سیاست‌گذاری خارجی مورد توجه قرار گرفت و تبیین‌های میان‌برد و رهیافت‌های تفسیرمحور در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل، جایگزین تبیین‌های کلان شد.

در این میان، یکی از نظریه‌هایی که به طور خاص به بررسی اهمیت ساختارهای غیرمادی و نقش هویت در ایجاد منافع ملی و سیاست خارجی کشورها پرداخته، «نظریه سازه‌انگاری» است. این نظریه با رد مفروض‌های خردگرایانه، نواقعی‌گرایی و نئولیبرالیسم، بر اهمیت برساختگی ذهنیت، هویت، منافع بازیگران و کنش و ساخت دوگانه و متقابل کارگزار و ساختار تأکید می‌کند (رایس^۱، ۲۰۰۰، ص ۳۹). بر این اساس، نظریه سازه‌انگاری به دلیل اصول سه‌گانه هستی‌شناسی آن در تبیین رفتار خارجی کشورها نیز بسیار مفید است. این گزاره‌های سه‌گانه که هسته اصلی تبیین محیط اجتماعی و مادی سیاست خارجی را شکل می‌دهد، و در توضیح چگونگی شکل‌گیری منافع و شباهت‌ها و تفاوت‌های سیاست خارجی کشورها نیز کمک می‌کند، که عبارت است از: اهمیت ساختارهای فکری و هنجاری (هادیان، ۱۳۸۰، ص ۹۱۵)؛ نقش پررنگ هویت اجتماعی (آدلر^۲، ۱۹۹۷، ص ۳۱۹)؛ و اینکه کارگزاران و ساختارها به شکل متقابلی به یکدیگر قوام می‌بخشند. سازه‌انگاران بر فرایند تعامل میان کارگزاران و ساختارها تأکید می‌کنند و خردگرایی روش‌شناختی نواقعی‌گرایی و نئولیبرالیستی را مورد تردید قرار می‌دهند (هاف^۳، ۲۰۰۰، ص ۵۵).

۵. اهمیت فرهنگ سیاسی

فرهنگ سیاسی تمام ساحت‌های بشری را در احاطه دارد و از توانایی بالایی در سطح توصیف، تبیین و در صورت لزوم تجویز برخوردار است. در مورد فرهنگ، نقش و اهمیت آن می‌توان گفت: هنگامی که از شناخت جوامع سخن به میان می‌آید، گفته می‌شود که «نخستین بار هنگامی که آلمانی‌ها به دنبال اصل و ریشه جوامع بودند، از فرهنگ سخن به میان آوردند». این بدین معناست که فرهنگ بنیاد و اساس جوامع است. هنگامی که از انسان و حیثیت آدمی در مقابل سایر موجودات سخن به میان می‌آید، گفته می‌شود «فرهنگ» فصل و نقطه تمایز انسان با حیوان بوده و اعتقاد بر این است که «فرهنگ پاسخگوی والاترین نیازها و حاجات آدمی است. یعنی اینکه فرهنگ مایه نضح و قوام حیثیت و «آدمیت» او است. هرگاه از نیازهای آدمی سخن به میان می‌آید، گفته می‌شود که فرهنگ و فرهنگ سیاسی باید بتواند نیازهای اجتماعی را بازتولید کند. چون بقای نظام اجتماعی در هر کشوری بستگی به چگونگی تأمین نیازهای نهفته و علنی شده اجزای آن نظام دارد. همچنین فرهنگ سیاسی باید بتواند متناسب با شاخص‌های اجتماعی، بیولوژیک و فرهنگی افراد هر جامعه، زمینه را برای بازتولید ساخت‌های حکومتی فراهم نماید (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵). هنگامی که از

1. Riss

2. Adler

3. Hopf

رفتارشناسی و مطالعه و شناخت رفتار آدمیان سخن به میان می‌آید، گفته می‌شود که انسان‌شناسان «بر فرهنگ به مثابه عامل تعیین‌کننده اصلی رفتار انسان متمرکز شده‌اند».

هرگاه از رفتار دولت‌ها چه در عرصه داخلی و چه در عرصه سیاست خارجی سخن به میان می‌آید، گفته می‌شود که: «فرهنگ سیاسی هر کشوری تعیین‌کننده رفتار سیاسی آن کشور است. این امر فقط به رفتارهای داخلی کشور محدود نمی‌شود، بلکه سیاست خارجی کشورها نیز تا حدود زیادی متأثر از فرهنگ سیاسی آن‌هاست». این امر تا آنجایی جدی است که برخی از پژوهشگران بر این باورند که «سرشت و سرنوشت واحدهای سیاسی، تابعی از شاخص‌های فرهنگ سیاسی آنان است». به همین دلیل بسیاری از تحلیل‌گران و کشورها می‌کوشند تا با درک و فهم فرهنگ سیاسی کشورهای دیگر، شیوه درست مقابله و برخورد با آنان را دریابند (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۶، ص ۱۱۷). هرگاه سخن از مرکز ثقل و نقطه کانونی علم سیاست سخنی به میان می‌آید، گفته می‌شود که «امروزه فرهنگ سیاسی به‌عنوان کانون اصلی در مطالعات سیاسی مورد توجه گسترده‌ای قرار گرفته است». چراکه اندیشه‌گران بر آن هستند که با درک فرهنگ هر قوم می‌توان رفتار سیاسی آنان را پیش‌بینی کرد. زمانی که از «نوسازی» سخن به میان می‌آید، به فرهنگ سیاسی به‌عنوان اصلی‌ترین شاخص تأثیرگذار بر روند نوسازی اشاره می‌شود. این مسئله جان کلام اندیشه‌گرانی چون، آلموند، وربا و پاول را تشکیل می‌دهد. وقتی از سیاست‌های تطبیقی حرفی زده می‌شود، بی‌درنگ فرهنگ سیاسی در کانون مقایسه نظام‌های سیاسی قرار می‌گیرد. هرگاه سخن از مشکلات و عقب‌ماندگی کشورها به میان می‌آید، باز «فرهنگ سیاسی» رخ می‌نمایاند و مدعی است که می‌تواند علل توسعه‌یافتگی و عقب‌ماندگی را توضیح دهد. مثلاً برخی از پژوهشگران بر این باورند که علت اصلی عقب‌ماندگی ایران، فرهنگی است. آنان می‌گویند: «مخرج مشترک مشکلات و موانع پیشرفت در توسعه ایران، حوزه فرهنگی است». «گرایش‌های فرهنگی ما علت‌العلل عقب‌ماندگی ما هستند». هر زمان که بحث از بحران‌های اساسی دولت‌ها و در نتیجه فروپاشی دولت‌ها سخن به میان بیاید، باز هم فرهنگ سیاسی میدان‌دار است؛ زیرا فرهنگ با برخی از انواع بحران‌های چندگانه معروف دولت‌ها و علم سیاست پیوندی وثیق دارد. بحران هویت و مشروعیت در واقع بحران‌های مربوط به فرهنگ سیاسی هستند؛ زیرا این دو بحران بیانگر نحوه نگرش مردم و گروه‌های اجتماعی به سیاست می‌باشند (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۶، ص ۱۱۵). هرگاه از امپریالیسم، استعمارگری و نظریه‌های مربوط به آن سخنی به میان بیاید، بی‌درنگ پای فرهنگ به میان کشیده می‌شود.

یکی از موضوعات رایج در محافل آکادمیک و حتی غیرآکادمیک، موضوع جنگ نرم، چپستی، چگونگی و نقش آن در تحولات اجتماعی و سیاسی کشورها و ملت‌ها است. فرهنگ اساس این

بحث را تشکیل می‌دهد، به‌گونه‌ای که بدون توجه به فرهنگ، اساساً امکان طرح این موضوع وجود ندارد. هرگاه از میراث گذشتگان و چندوچون آن حرفی زده شود، گوئی گذشتگان فقط و فقط فرهنگ را برای ما به‌جا گذاشته‌اند، چون میراث «فرهنگی» بی‌درنگ در کانون بحث می‌نشیند. زمانی که از مدرنیته با همه زرق و برق آن سخنی به میان می‌آید، باز این فرهنگ سیاسی است که در ردیف اول نشسته است. لوسین پای، مدرنیته را نوعی فرهنگ می‌داند که بر نوعی نگرش علمی و عقلانی و به کار بردن هرچه بیشتر تکنولوژی استوار است. او این فرهنگ را بازتاب زندگی شهری و صنعتی می‌داند. پای با اطلاق مفهوم فرهنگ جهانی به این نگرش‌ها، بر این باور بود که شیوه و کیفیت حکمرانی به‌طور شدیدی تحت تأثیر این فرهنگ است. پذیرش رفتارهای هنجاری-عقلانی-قانونی و حرمت نهادن به ارزش‌ها و روش‌های دموکراتیک، در زمره اینها هستند. در واقع پای با ابداع مفهوم «فرهنگ جهانی»، دیوان‌سالاری ماکس وبر را با فرهنگ مدنی آلموند ترکیب کرد، به‌گونه‌ای که از مرز دولت ملی فراتر می‌رود و این ازجمله ویژگی‌هایی است که او برای فرهنگ سیاسی در نظر گرفته بود (چلیکوت، ۱۳۷۷، ص ۵۰-۳۴۹).

بدین‌سان می‌توان ادعا کرد که نظر به اهمیت «پروپلم» و مسأله این پژوهش که کیان امت و جوامع اسلامی را هم در عالم عمل و هم در عالم نظر به مخاطره انداخته و نظر به اهمیت، ویژگی‌ها، نقش و کارکردی که فرهنگ سیاسی معطوف به مصلحت عمومی، آن‌هم در سطح فرمانروایان در طراحی، اجرا و تثبیت جامعه‌ای مبتنی بر ارزش‌های الهی-انسانی به‌گونه‌ای که تمام خلق الله خود را در شرایطی بیابند که امکان به فعل رساندن استعدادهای خود را در امور مادی و معنوی داشته باشند و از این طریق «مصلحت همگانی» تأمین گردد؛ بررسی و یافتن اساسی‌ترین مؤلفه فرهنگ سیاسی مطلوب نهج‌البلاغه ضرورتی تام و تمام داشته و می‌تواند بنیادهای نظری و عملی سیاست‌ورزی و سامان‌دهی امور «الناس» را بهبود بخشد.

۶. نقش فرهنگ سیاسی در سیاست‌گذاری خارجی

فرهنگ سیاسی هر کشور از عناصر مهم و تأثیرگذار در سیاست‌گذاری داخلی و خارجی آن است که میزان و نوع تأثیرگذاری آن در سیاست خارجی را می‌توان در قالب برداشت‌های گوناگون از مطالعه سیاست خارجی مورد مطالعه قرار داد. با این حساب، می‌توان جایگاه فرهنگ و تأثیرگذاری آن بر سیاست‌گذاری خارجی را در قالب سه نظریه زیر مورد ارزیابی قرار داد.

۶-۱. سیاست خارجی و روان‌شناسی سیاسی نخبگان

طبق این تئوری، سیاست خارجی معادل ارزش‌ها، سلیقه‌ها و هنجارهای سیاست‌گذاران است

که با تغییر آن‌ها سیاست خارجی نیز متحول می‌شود، لذا، با تغییر و تحول در شرایط و مقتضیات متفاوت، داده‌های متفاوتی در سیاست خارجی حاصل می‌شود (کورانی^۱، ۱۹۸۶م، ص ۳۹). این شیوه نگرش به سیاست خارجی بر این باور است که عناصر ثابت و تغییرناپذیر در سیاست‌گذاری خارجی وجود ندارد و به قدرت رسیدن رهبران و احزاب جدید می‌تواند دلیلی بر دگرگونی‌های اساسی در عرصه سیاست خارجی در چارچوب هدف‌ها، منافع و راهبردها فراهم آورد. لذا، رفتار سیاست خارجی را باید از منظر روان‌شناختی و براساس انگیزه‌ها و ایدئولوژی رهبران یا حکومت‌ها بررسی نمود. بنابراین، با ارزیابی مبانی فرهنگی رفتاری نخبگان و فرهنگ سیاسی می‌توان سیاست خارجی یک کشور را تبیین کرد. در واقع، برداشت نخبگان و توده‌ها از واقعیت‌های سیاسی، نوع رفتار رهبران کارزماتیک، شیوه عملکرد نهادها، عقاید پدید آمده توسط رهبران سیاسی و نخبگان و... همگی نقش مهمی را در شکل‌گیری و انکشاف فرهنگ سیاسی ایفا می‌کنند. سریع القلم نیز فرهنگ سیاسی را رابطه میان رفتار افراد و عامه مردم یک جامعه نسبت به بقاء و عملکردهای نظام‌های سیاسی می‌داند (سریع القلم، ۱۳۸۹، ص ۲۵). اساساً فرهنگ سیاسی یکی از پشتوانه‌های نگرش و ایدئولوژی گروه حاکم است (بشیریه، ۱۳۷۸).

۶-۲. نقش ژئوپلیتیک و فرهنگ سیاسی بر سیاست خارجی

برداشت دوم، سیاست خارجی هر کشور را متغیر وابسته موقعیت ژئوپلیتیک، سنت‌های تاریخی، منافع، هدف‌ها و نیازهای دولت می‌داند. این عناصر ثابت موجبات استمرار در سیاست خارجی را ایجاد می‌کنند (سجادپور، ۱۳۸۳، ص ۷۴). این رویکرد برخلاف نظریه اول، که معتقد است هنجارها و اصول نگرشی سیاست‌گذاران، سیاست خارجی کشورها را تعیین می‌کند، بر عناصر ثابت در تبیین سیاست خارجی تأکید دارد و بر این اعتقاد است که در اغلب موارد تنها وجود اعتقادات، ایدئولوژی و سلیقه‌های شخصی و گروهی سیاست‌گذاران قادر به تحت‌الشعاع قرار دادن سیاست‌های پیشینیان آن‌ها نبوده است. بنابراین، نوعی استمرار در اهداف و منافع ملی دولت‌ها مشاهده می‌شود که ناشی از عوامل ثابت در تعیین سیاست خارجی است.

۶-۳. سیاست خارجی دیالکتیک عین و ذهن

دیدگاه سوم در سیاست خارجی ترکیبی از دو برداشت قبلی است. بدین معنا که سیاست خارجی هم شامل عوامل تغییرپذیری مانند وقوع کودتا، انقلاب، روی کار آمدن احزاب و نخبگان جدید و نیز دگرگونی در شکل و کیفیت ائتلاف‌ها و اتحادیه‌ها و عناصر تشکیل دهنده قدرت ملی،

هنجارها، ارزش‌ها و سلاقی سیاست‌گذاران می‌شود و هم مؤلفه‌های ثابت فرهنگی، جغرافیایی، تاریخی و... را شامل می‌شود (قوام، ۱۳۷۸، ص ۱۰۴). لذا، عناصر و شاخص‌های فرهنگی می‌تواند در قالب ایدئولوژی سیاست‌گذاران و یا در مجموعه عوامل ثابت‌بخش سیاست خارجی قرار گیرد و همواره از عوامل تأثیرگذار در سیاست خارجی کشورها به‌شمار آیند.

بنابراین، اگرچه در هر سه دسته از این نظریه‌ها، فرهنگ سیاسی یکی از مؤلفه‌های تأثیرگذار در سیاست‌گذاری خارجی به‌شمار می‌آید، میزان و نوع تأثیرگذاری آن در سیاست خارجی از راه فرایندهای گوناگونی میسر است. در این میان، اولین و مهم‌ترین حوزه تأثیر فرهنگ سیاسی بر سیاست‌گذاری خارجی از راه تأثیر عناصر فرهنگی بر رفتار نخبگان و یا کارگزاران حکومتی امکان‌پذیر است. در واقع، شخصیت افراد هر جامعه تابع عوامل فرهنگی آن است، به طوری که هویتی که فرد به آن تعلق دارد، برگرفته از جامعه‌پذیری و فرهنگ‌یابی شاخص فرهنگی او در جامعه است.

این مسئله قادر است در دو مورد، بر برداشت کارگزاران حکومتی از هویت خود و اجرای نیات آنان مؤثر باشد و بالتبع، در سیاست خارجی آن کشور نیز در قالب تصور هر کشور از نقش خود^۱ و یا ایفای اجرای نقش توسط دولت‌ها^۲ نمود خارجی پیدا کند. از این رو، تصور هر کشور از نقش خود، اهداف، جهت‌گیری‌ها و راهبردهای آن کشور را تعیین می‌کند؛ چنانچه مثلاً تصور ایران از چشم‌انداز قدرت برتر منطقه خلیج فارس و یا قدرت برتر در خاورمیانه بودن، در تعیین نوع اهداف، راهبردی و سمت‌گیری خارجی آن تأثیرگذار می‌باشد و اطلاعات گوناگونی را در دستور کار سیاست خارجی قرار می‌دهد. همچنین، فرهنگ می‌تواند در پوشش‌های دیگری مانند دشمن‌ستیزی یا فرهنگ تساهل و یا برداشت‌های مثبت و منفی از نوع روابط یک کشور با سایر کشورها، عامل همگرا و یا واگرا در روابط خارجی محسوب شود.

از سوی دیگر، فرهنگ با تأثیر مستقیم بر شخصیت تصمیم‌گیرندگان، در نوع تصمیم‌سازی آنان نیز مؤثر است؛ به‌گونه‌ای که در بررسی عوامل مؤثر فرهنگی در سیاست‌گذاری خارجی معمولاً به عناصری مانند ارزش‌ها، باورها، اعتقادات، ایدئولوژی، زمینه‌های تاریخی و فرهنگی و برداشت‌های کلی از سیاست بین‌الملل اشاره می‌شود که همگی آن‌ها به شخصیت و شاخص‌های فرهنگی، فرهنگ‌یابی و جامعه‌پذیری تصمیم‌گیرندگان باز می‌گردند. میزان تأثیرگذاری این متغیرهای فرهنگی بر سیاست خارجی، در جوامع توسعه‌یافته، در حال توسعه و یا توسعه‌نیافته متفاوت است؛ زیرا

1. role perception
2. role performance

همان‌گونه که جیمز روزنا در تقسیم‌بندی عوامل مؤثر در سیاست خارجی کشورها ذکر می‌کند، عوامل فردی و سیستماتیک در جوامع توسعه نیافته، دو عامل اصلی مؤثر در سیاست خارجی است؛ در حالی که نقش آنان در جوامع توسعه یافته کم‌رنگ شده و بیشتر در قالب تأثیر متغیرهای نقشی و اجتماعی آشکار می‌گردد.

دومین عرصه تأثیرگذاری فرهنگ بر سیاست خارجی، تأثیر عوامل فرهنگی بر نهادها و ساختارهای حکومتی است. این ساختارها معمولاً در هر جامعه، با توجه به ساختار فرهنگی آن جامعه تشکیل می‌شود و علی‌رغم همگنی ساختارهای حکومتی که به سبب گذار به توسعه یافتگی و ایجاد فرهنگ همسان و ساختاری نهادینگی در جوامع مردم‌سالار به وجود آمده است، عوامل فرهنگی هنوز نقش بسیار مؤثر و پنهانی را در این حوزه ایفا می‌کند. در این میان، نوع ساختار حکومت‌ها، تعامل آنان با سایر کارگزاران، جایگاه آنان در سیاست‌گذاری خارجی و نوع کنش میان اعضاء و نهاد تصمیم‌ساز در سیاست خارجی بیش از هر عامل دیگری متأثر از شاخص‌های فرهنگی آن جامعه است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱، ص ۳۴).

نقش فرهنگ سیاسی در پذیرش نوع حکومت، مشروعیت سیاسی و ماهیت روابط نهادها و ساختارها در چارچوب یک نظام سیاسی، یکی دیگر از حوزه‌های تأثیرگذاری فرهنگ بر ساختارهای حکومتی محسوب می‌شود. این مسئله که در جوامع مختلف با توجه به نوع نظام سیاسی و ریشه‌های مشروعیت‌بخشی آن متفاوت است، برکنش‌های سیاسی در داخل و خارج از کشور نیز تأثیرگذار است؛ از این‌رو، نقش علمای دینی در نظام‌هایی با گفتمان دینی پررنگ‌تر است و جایگاه مهمی در سیاست‌گذاری خارجی و داخلی دارند، در حالی که نقش آنان در سایر جوامع شاید چندان قابل ملاحظه نباشد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱، ص ۳۵).

از سوی دیگر، فرهنگ سیاسی بر فرایند سیاست‌گذاری خارجی و تعیین اولویت‌بندی، سطح‌یابی و یا ارزش‌گذاری اهداف سیاست خارجی نیز تأثیرگذار است. این مسئله حتی تحت تأثیر برداشت‌ها و یا تفاسیری که از عناصر فرهنگی ارائه می‌شود، برون‌داد متفاوت سیاست خارجی را به وجود می‌آورد. چنانچه تأثیر متفاوت عناصر فرهنگی دو نحله اسلامی با رویکرد سلفی‌ها و تکفیری‌ها و رویکرد اسلام اعتدالی، سبب تفاوت و تباین جهت‌گیری‌های کلان و راهبردی و حتی تاکتیک‌های آنان شده و یکی را به تلاش در تحول عظیم و دفعی نظام بین‌الملل و تجدیدنظرطلبی در رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی در راستای تحکیم اصول و ارزش‌های سلفی و سنتی اسلامی واداشته و دیگری را به سیاست‌هایی با رعایت حفظ وضع موجود و براساس هماهنگی تعلیمات دینی و مقتضیات زمانی سوق داده است.

با توجه به مطالب گفته شده، فرهنگ ملی هر کشور از طریق تأثیرپذیری نخبگان از متغیرهای فرهنگی در فرایند سیاست‌گذاری، تعیین اولویت‌ها و سلسله مراتب اهداف ملی در سیاست خارجی، جهت‌گیری‌ها و راهبردهای کلان آن، تأثیرگذاری بر نوع تعاملات و اندرکش روابط آن کشور و سایر دولت‌ها در نظام بین‌الملل و همچنین نفوذ عناصر فرهنگی بر نهادها و سازمان‌های اجرایی سیاست خارجی و حتی با تأثیر آن از طریق فرهنگ توده و افکار عمومی جامعه بر نهادهای تصمیم‌گیرنده، بر سیاست خارجی يك کشور تأثیر می‌گذارد.

۷. عناصر شکل‌گیری فرهنگ سیاسی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

فرهنگ سیاسی از دیرباز مورد توجه اندیشمندان مختلف غربی و شرقی، گذشته و حال بوده است و هر کدام وجهی از فرهنگ سیاسی را بازگو کرده‌اند. آلموند، پاول و وربا از مشهورترین متفکرانی هستند که در این زمینه تلاش کرده‌اند. تعریف کلی فرهنگ سیاسی عبارت است از مجموعه ارزش‌ها، باورها، عقاید، احساسات و باید و نبایدهای یک ملت که بر جهت‌گیری و رفتار سیاسی کشورشان تأثیرگذار است. مطالعه فرهنگ سیاسی در واقع نشان‌دهنده چگونگی فرآیند تبدیل تقاضاها و خواست‌ها به تصمیمات و سیاست‌های کلان یک کشور است. دگرگونی ایستارها، تأثیراتی بر فرهنگ سیاسی و تحولاتی در جهت‌گیری‌های مردم ایجاد می‌کند. عناصری که در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی نقش دارند، می‌توانند متعدد باشند. عناصر تشکیل‌دهنده فرهنگ سیاسی ایران عبارتند از: موقعیت جغرافیایی، تاریخ، دین، وضعیت اقتصادی، بافت جمعیتی، زبان.

تأثیرات همه عناصر به یک اندازه نیست و برخی نسبت به سایرین شدت اثر بیشتری دارند. موقعیت جغرافیایی، تاریخ و دین با ترکیب هویت ایرانی نقش جهت‌دهندگی بر رفتار سیاسی سرزمین ایران یافته‌اند. در سیاست خارجی، منابع گوناگونی وجود دارند که یکی از آنها، منبع جامعه‌ای است. عوامل فرهنگی، تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی و اجتماعی جزو این منبع محسوب می‌شوند. در تصمیم‌گیری سیاسی، سیاستمدار بایستی به محیط و ارزش‌های درون جامعه خویش توجه داشته باشد تا در سایه آن رفتار سیاسی صورت گرفته توسط مردم مورد پذیرش قرار بگیرد. از این‌رو در تصمیم‌گیری سیاستمداران در عرصه سیاست خارجی، اهمیت فرهنگ سیاسی مشخص می‌شود. فرهنگ سیاسی از طریق فرایند تصمیم‌گیری توسط سیاستمداران و سبک و منش ملی بر سیاست خارجی اثر می‌گذارد. عنصر موقعیت جغرافیایی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران اثرگذار است.

ایران کشوری بین‌المللی است که همواره مورد توجه کانون‌های قدرت بین‌المللی بوده و در معادلات جهانی نقش برجسته‌ای دارد که سیاست خارجی فعالانه‌ای را موجب می‌شود. همین‌طور

به واسطه موقعیت راهبردی ایران، در بعضی موارد سیاست تقابل جویانه، رقابتی و در برخی موارد دیگر روابط همکاری جویانه با سایر کشورها در پیش گرفته است. موقعیت راهبردی ممتاز ایران به لحاظ حمل و نقل، و سوخت و انرژی از دیگر مزایای موقعیت جغرافیایی ایران است. در کنار عوامل جغرافیایی، عنصر تاریخ اهمیت بسیاری در فرهنگ سیاسی ایران و به تبع در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دارد. این عامل بر رفتار مردم و نخبگان سیاسی تأثیر به سزایی دارد. ایران سرزمینی است که همواره مورد تهاجم اقوام بیگانه بوده، که نتیجه آن آشوب و ناامنی، نتایج تأسف بار مانند قتل عام و خرابی شهرها، ویرانی و در نهایت عقب ماندگی بوده است. تهاجمات متعدد در ادوار مختلف، سبب تقویت روحیه بیگانه ستیزی و مبارزه گری در ایرانیان شده است.

بنابراین، حافظه تاریخی ایرانیان سرشار از اشغال‌ها و تجاوزات بیگانگان از اسکندر مقدونی تا متفقین و نفوذ گسترده در دوره پهلوی دوم بوده است. نفوذ و استثمار و استعمار، استقلال ایران را نشانه گرفته بود و وابستگی را در برداشت. همه عوامل موجب شکل‌گیری ذهنیت توطئه‌گری و عدم اعتماد به دیگران شد. متغیر تاریخی علاوه بر ایجاد روحیه تقابل جویانه، به علت عظمت و شکوه گذشته، روحیه استقلال‌طلبی، عدالت‌خواهی، و احیاءسازی ارزش‌های گذشته را با تأکید بر عامل ایرانیّت و اسلامیت در ایرانیان پرورش داده است.

عامل آخر، عنصر دین است. خصوصیت بارز ایرانیان دیانت است؛ یعنی دین‌مداری. در آیین قبلی ایرانیان یعنی زرتشت، همواره با بیان خیر و شر، مردم را به خیر سوق می‌داد و توصیه می‌کرد از بدی‌ها و اهریمن دوری گزینند. با آلوده شدن به خرافات و از سوی دیگر، سیاست گسترش آیین اسلام توسط پیامبر اکرم (ص) در سرزمین‌های مختلف از جمله ایران، مردم آیین اسلام را پذیرفتند و مسلمان شدند. دیانت جزئی از مذهب بوده و مذهب به معنای اصول و جهت‌گیری هویت دینی در امور مختلف از جمله حوزه سیاست است. اگرچه مذهب شیعه در گذشته دارای فراز و نشیب بوده است.

اما با ورود به قرن بیستم، به طور جدی وارد این عرصه برای تأثیرگذاری بر جریانات سیاسی شد. در ایران، مذهب شیعه با ایدئولوژی پیوند خورده است. هرچند ایدئولوژی به معنای اندیشه‌ای در مورد نظم سیاسی - اجتماعی است، اما دین اسلام در قالب ایدئولوژی، در مورد نظم سیاسی و اجتماعی ایران نظریه‌پردازی کرده است. ایدئولوژی شیعه علاوه بر آنکه بر مفاهیم دین اسلام استوار است، اما از تاریخ استبداد، استعمار و استثمار غافل نشده است. ایدئولوژی شیعه، هویت ملی، منافع و اهداف ملی، نحوه تعامل با سایر کشورهای جهان و دوستی و دشمنی‌ها را مشخص کرده است. همچنین سعی در ترسیم چشم‌انداز آینده در قالب گفتمان شیعه و هویت ایرانی - اسلامی

دارد، تا از این رهگذر بتواند راهبردها، استراتژی‌ها و جهت‌گیری‌های خاص خود را ایجاد کرده و به آن جامه عمل بپوشاند.

فرهنگ سیاسی همان‌گونه که گفته شد، باورها و ارزش‌های سیاسی یک ملت است که می‌تواند بر امور سیاسی مؤثر واقع شده و سیاستمداران نمی‌توانند از آن‌ها غافل شوند؛ زیرا با عدم مشروعیت و یا عدم همراهی مردم خویش مواجه خواهند شد. از این‌رو، سازه‌نگاری سطح واحد که تمرکز خود را بر تحلیل و تبیین منابع داخلی کشورها قرار داده است، می‌تواند به پژوهشگر کمک کند تا منابع داخلی ایران مثل عنصر جغرافیایی، تاریخی، دین و ترکیب با هویت ایرانی - اسلامی شکل گرفته پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ را مورد رصد قرار دهد، تا روشن شود به چه علت بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران اثر گذاشته‌اند و از طریق همان فرایند بتوان عناصر و مؤلفه‌های دیگری را در عرصه سیاست خارجی به کار بست تا از بن‌بست خارج شده و به تعادل برسد.

در حقیقت آنچه را که مردم در زندگی عینی خود مشاهده کرده و تجربه می‌کنند، اثرات به مراتب پایدارتری در باورهای سیاسی نسبت به آموزش، متون انتزاعی و داده‌های رسانه‌ای می‌گذارد. تجربه فرد فراتر از ذهنیتی است که محیط تبلیغاتی در پی حک کردن آن است. با توجه به اینکه فرهنگ سیاسی با باورها و ایستارها و تمایلات عامه مردم سروکار دارد، تجربیات و وقایعی که آن‌ها را تحت‌الشعاع قرار داده، از اهمیت بیشتری برخوردار است (سریع‌القلم، ۱۳۸۹، ص ۲۳). از این رهگذر پیشینه، تجربیات و خاطرات تاریخی ملت ایران از جنگ‌های سرنوشت‌ساز، تهدیدها، بحران‌ها و پیشرفت‌های فرهنگ و تمدن خود در طول تاریخ شدیداً بر ماهیت، جهت‌گیری کیفیت و رفتار سیاست خارجی ایران تأثیر می‌گذارد.

۸. نتیجه‌گیری

بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به دلیل ماهیت پیچیده، متکثر و مبهم لایه‌های فرهنگی و هویتی آن، براساس رهیافت‌های نظری خردگرایانه در روابط بین‌الملل، موجبات پدیداری نوعی تقلیل‌گرایی و توجه به برخی از ابعاد رفتاری ایران شده و ما را از فهم کلیت رفتاری آن و ماهیت جزئی هریک از اقدامات داخلی و خارجی آن باز می‌دارد. از این‌رو، در بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باید با گزینش رهیافت‌های تفسیری مانند سازه‌گرایی و فهم هویت ایران به ارزیابی اهداف و منافع ملی و سپس برون‌داد سیاست خارجی آن پرداخت. از سوی دیگر، برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باید به چهار لایه هویتی ایران باستان، اسلامی، مدرن و انقلاب اسلامی توجه کرد؛ زیرا علی‌رغم تسلط هویت انقلاب اسلامی در سیاست خارجی کنونی ایران، شاخص‌های هویتی هریک از سه لایه فرهنگی ایران، نقش غیرمستقیم

و پنهانی در ساخت ذهنیت و عملکرد نخبگان سیاست خارجی و در مواردی تأثیر مستقیمی بر تکوین رفتار خارجی ایران دارد. این مسئله سبب شده است که تحلیل کنش یا واکنش سیاست خارجی ایران در مواردی پیچیده گردیده و تنها از دو طریق یعنی تحلیل گفتمانی بافت هویت سیاست خارجی ایران و یا از طریق ساده‌سازی الگوهای رفتاری ایران و تحلیل‌های سطحی ممکن باشد.

براساس آنچه اشاره شد؛ اولین لایه فرهنگ سیاسی ایران، یعنی فرهنگ ایران باستان، متعلق به دوران تمدن ایران در امپراتوری‌های ایرانی پیش از ورود اسلام به ایران است؛ در این دوره، فرهنگ ملی ایران متأثر از ژئوپلیتیک ایران به عنوان مرکز تمدن و بزرگراه ارتباط تمدنی در آسیا و همچنین، متغیرهای ایدئولوژیک در قالب ادیان الهی ایرانیان و ساختار حکومت‌های ایرانی به وجود آمده است. در واقع، موقعیت ژئوپلیتیک ایران و اسطوره‌ها، باورها، ارزش‌ها و اعتقادات تمدن ایران باستان- که متأثر از روحیه مذهبی ایرانیان است- در ساخت‌یابی فرهنگی ایران مؤثر بوده و متغیرهای فرهنگی را به وجود آورده که هنوز هم تا حدودی به‌عنوان ویژگی ثابت فرهنگی ایرانیان پابرجا باقیمانده و نقش مهمی در استمرار برخی جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ایران دارد. این عناصر فرهنگی در سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی در قالب شئون‌نیم ایرانی احیاء شده و بازسازی هویت باستانی ایران، محور سیاست خارجی «ناسیونالیسم مثبت» در دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی و سپس «سیاست مستقل ملی» در دهه ۷۰ میلادی بوده است.

همچنین پیوند دین و دولت در ایران بازتاب گسترده‌ای در سیاست خارجی آن داشته که در این میان، حفظ مشروعیت نظام سیاسی به عنوان پشتوانه مردمی سیاست خارجی و ارتقای قابلیت بسیج‌کنندگی، استخراجی و پاسخ‌گویی نظام سیاسی، مهم‌ترین کارویژه آن بوده است. از این‌رو، نظام سیاسی در ایران همیشه از توان بسیاری در تبیین اقدامات سیاست خارجی خود در چارچوب اصول دینی برخوردار بوده است. این مسئله به ویژه در بسیاری از تحولات تاریخی ایران باستان، با درهم تنیدگی تعاملات کارگزاران سیاسی و دینی تقویت شده و دیالکتیک منافع مشترک آنان را در تقابل با بحران‌های هویت و مشروعیت رقم زده است.

منابع

- آل‌غفور، سید محمدتقی (۱۳۸۰). خاستگاه فرهنگ سیاسی ایران معاصر. علوم سیاسی، شماره ۱۶، ص ۳۵-۶۰.
- احمدی، یعقوب؛ نمکی، آزاد (۱۳۹۱). سرمایه اجتماعی و گونه دموکراتیک فرهنگ سیاسی (تحلیل ثانویه داده‌های پیمایش ارزش‌های جهانی برای استان‌های ایران). علوم اجتماعی، شماره ۵۹، ص ۳۰۶-۲۵۰.
- اخوان‌کازمی، بهرام (۱۳۸۶). بررسی تعاملات فرهنگ سیاسی و تحزب در ایران. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۳(۸)، ص ۳۲-۷.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸). جامعه‌ملنی و توسعه سیاسی در ایران. تهران: موسس علوم نوین.
- پاتنام، رابرت (۲۰۰۳). دموکراسی و سنت‌های ملنی. ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: دفتر مطالعات سیاسی وزارت کشور.
- پای، لوسین (۱۳۸۵). جنبه‌های رشد سیاسی؛ مفهوم رشد سیاسی. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: نشر ماهی.
- چلیکوت، رونالد (۱۳۷۷). نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای. ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب. تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسانه.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۵). کلیات روابط بین‌الملل. نشر مخاطب.
- دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۹۲). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران: انتشارات سمت.
- راد، فیروز (۱۳۸۲). جامعه‌شناسی توسعه فرهنگی. تهران: انتشارات چاپ‌پخش.
- رجعتی فاروجی، علی اصغر (۱۴۰۰). جایگاه نهادهای مرتبط با سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، حقوق عمومی. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- زهیری، علیرضا (۱۳۷۹). تأثیر فرهنگ سیاسی ایرانیان بر سیاست خارجی. علوم سیاسی، ۲(۸).
- سجادپور، سید محمدکاظم (۱۳۸۳). چارچوب‌های مفهومی و پژوهشی برای مطالعه سیاست خارجی ایران. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۹). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف. مرکز تحقیقات استراتژیک.
- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۷۸). اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل. تهران: سمت.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۹). چالش‌های توسعه سیاسی. تهران: نشر قومس، چاپ چهارم.
- کریمی، مصطفی (۱۳۹۸). تغییر و تداوم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ تحلیلی از منظر اقتصاد سیاسی ۲۰۱۴-۱۹۷۹. رساله دکتری، گروه علوم سیاسی، گرایش روابط بین‌الملل. دانشگاه گیلان.
- گل‌محمدی، احمد (۱۳۸۶). درآمدی بر تبیین فرهنگی سیاست، نگاهی به رهیافت فرهنگ سیاسی در علم سیاست. پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۶.
- محمدی، منوچهر (۱۳۷۷). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ اصول و مسائل. نشر دادگستر.
- مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۶). دولت و توسعه اقتصادی در ایران. تهران: نشر نی.
- مورگنتا، هانس جی (۱۳۷۹). سیاست میان‌ملت‌ها. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۱). تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

هادیان، ناصر (۱۳۸۰). سازه‌انگاری، از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی. سیاست خارجی، ۱۷(۴). هیوود، اندرو (۱۳۹۶). سیاست جهانی. مترجم عبدالرحمن عالم. نشر قومس.

Adler, E. (1997). Seizing the Middle Ground: Constructivism in World Politics. *Europe Journal of International Relations*, 3(3).

Hopf, T. (2000). *The Promise of Constructivism in International Relation Theory: in A Link later International Relations, Critical Concepts in Political Science*. London: Rutledge.

Korany, B. (1986). *How Foreign Policy Decisions Are Made in the Third World, A comparative Analysis*. London: Westviewpress.

Riss, T. (2000). Lets Argue: Communicative Action in World Politics. *International Organization*, 54(1), p. 1-39.